



داوود

اهل قلم است و رسالت خویش را در ابلاغ پیام مظلومان به نیکی می‌شناسد، از همین رو عاشقانه در پی یافتن پاسخ سؤالاتی بوده است که روح هر انسان صاحب‌دردی را می‌آزارد. در این جستجوها از اینکه رنج مردمان دردمند سردشت به شایستگی دیده نشده و درمان کافی، تمهید نگردیده، رنج بسیار برده است و تنها امیدش آن است که رسانه‌ها دستی بالا بزنند و از این دردها بگویند.

گفت و شنود شاهد یاران، با توحید اصغرزاده - نویسنده و پژوهشگر

آنگونه که شایسته است، پژوهش نکرده ایم...

می‌دادند، بسیار بیشتر از اینها بود. من در تحقیقاتی که کردم به این نتیجه رسیدم که در این واقعه، فرآیندی پنهانی وجود دارد، به این شکل که این کشورها سلاحهای شیمیایی را در اختیار عراق قرار دادند تا مردم ما را بکشند و مسموم کنند و سپس تحت عنوان درمان، تحقیقات خود را انجام دادند و چندان برایشان مهم نبود که فرد مورد مطالعه، کرد ایرانی باشد یا نباشد. برای آنها، همه فقط یک مورد مطالعاتی بودند و لذا کردستیزی صدام می‌تواند یکی از علل اصلی باشد.

علل دیگر کدامند؟ بدهی‌ها است که مرزی بودن سردشت هم در این مسئله نقش مهمی داشت. البته در جنوب و نیز ایلام، کرمانشاه، روستاهای مریوان و بسیاری از نقاط دیگر هم این اتفاقات روی داده‌اند. جاهای دیگر به نوعی توجیه حمله به نیروهای نظامی را دارند، اما در سردشت، مستقیماً مردم بمباران می‌شوند و هیچ نوع توجیه نظامی ندارند.

آیا طرح بمباران سردشت در دادگاه صدام فقط در حد همین بوده است؟

بله، در این باره، دیگر سخن گفته نشد. اساساً پرونده هشت سال دفاع مقدس ما مطرح نشد، اما در اینجا ذکر یک نکته ضروری می‌دانم. در ابتدای جنگ، سلطه رسانه‌های غرب، چنان حاکم بود که صدای هیچ کس به جای نرسید. ماجرای بنی‌صدر و اختلافات داخلی هم بود و در نتیجه، طبیعی است که کسی به بمباران شهرها، آن گونه که شایسته بود، توجه نکند. با آن اوضاع، نظام در معرض خطر بود و گمان نمی‌کنم هیچ کس توقعی جز تلاش برای حفظ نظام را از مسئولان داشت، اما بی‌مهری به این مردم، دست کم در دوران آرامش پس از جنگ، چندان پذیرفتنی نیست. به هر حال در دادگاه صدام کوچک‌ترین اشاره‌ای به ستم او به تمام مردم ایران نشد و مردم سردشت هم، زیر مجموعه این موضوع کلی قرار می‌گیرند. من در تحقیقات خود به نامه‌های بی‌شماری که ایران به مجامع بین‌المللی، به دبیر کل سازمان ملل و امثالهم فرستاده، برخوردادم. حتی دبیر کل بازرسانی را برای بررسی علل ایجاد جنگ و مسائل پیرامونی آن به ایران فرستاد، ولی نه به آن نامه‌ها، پاسخی داده شد و نه به گزارشها اعتنایی شد. یک وضعیت بایکوت خبری مطلق در مورد اوضاع ایران و مظلومیت مردم وجود داشت و سردشت با آنکه اولین شهری بود که در بمباران شیمیایی دچار آسیبهای جدی شد، کسی به آن توجهی نکرد.

آیا قبل از سردشت، در ابعاد کوچک، از سلاح شیمیایی استفاده شده بود؟

بله، در مناطق مختلف غرب و جنوب، از این سلاحها به شکل محدود استفاده می‌شد. حتی من به سندی برخوردادم که در آن آمده که افسری عراقی را در اوایل جنگ اسیر می‌کنند و می‌بینند که او با خود سلاح شیمیایی حمل می‌کرده است. این ماجرا جدی گرفته نمی‌شود. حتی وقتی بازرسان سازمان ملل

شیمیایی شنیده می‌شود. در نوار چنین آمده است، «چه کسی می‌خواهد حرفی بزند؟ جامعه جهانی؟ لعنت به جامعه جهانی. با سلاح شیمیایی همه را خواهم کشت.» و بعد صدایی که می‌گویند متعلق به صدام است، شنیده می‌شود که می‌گوید، «بله، مؤثر است، مخصوصاً در مورد کسانی که ماسک نمی‌زنند.» بعد صدای علی شیمیایی شنیده می‌شود که در مورد کردها می‌گوید که، «با سلاح شیمیایی، همه آنها را خواهم کشت.» در ادامه خبر آمده است که دادستانها نگفتند که این نوار را چگونه به دست آوردند. این نوار هم منحصرراً در دادگاه بخش شده است. از قرار، صدام حسین، بیشتر جلسات خود را با مقامات دولتی ضبط می‌کرده است.

پس استنباط شما این است که صدام روی حس کردستیزی، دست به این خیانت زده است؟ دست کم بخشی از ارتکاب این فاجعه، به این موضوع برمی‌گردد. ظاهراً ادعای طرف‌داری از خلقها را می‌کرد. اما در پس پرده این ادعاها، اسناد نشان می‌دهند که در واقع بایکوت خبری نبوده است. به نظر من عملکرد کشورهای همی که صدام را با این سلاحهای مرکب‌ار تجهیز کردند، همین گونه است. هر چند به ظاهر مصدومین ما را معالجه کردند.

در این مورد توضیح بیشتری بدهید. کشورهای مثل آلمان، هلند، بلژیک و اسپانیا این سلاحها را در اختیار صدام قرار دادند، اما ظاهراً در پذیرش مصدومین شیمیایی ما و معالجه آنها، چهره انساندوستانه‌ای به خود گرفتند. من در ارتباط با مصدومینی که به اسپانیا بردند، به سندی دسترسی پیدا کردم که نوشته یکی از مصدومین کرد است. او با نهایت انصاف می‌گوید که در آنجا به ما خیلی محبت کردند، اما البته سوئدی که از تحقیقاتی که روی ما انجام

شرح حال مختصری را از کودکی، تحصیلات و خانواده‌تان بگویید. در سال ۱۳۴۱ در ماکو به دنیا آمدم. دوره ابتدایی را در همانجا سپری کردم و از دوره راهنمایی همراه با خانواده به ارومیه آمدم و در آنجا ساکن شدیم. پس از اخذ دیپلم، در رشته علوم تربیتی، ادامه تحصیل دادم و لیسانس گرفتم.

کار نویسندگی را از کجا و چه سالی آغاز کردید؟ از سال ۱۳۷۱ با نگارش قصه‌های کوتاه در روزنامه اطلاعات. البته شغل اصلی من تدریس است. ابتدا در تکاب خدمت می‌کردم. سپس به ارومیه آمدم و از طریق یکی از دوستان با نشر شاهد بنیاد شهید همکاری را آغاز کردم. البته با ناشرین محلی هم همکاری داشتم.

آیا اثری هم از شما چاپ شده است؟ بله، در زمینه تربیتی نظامنامه‌های فعالیتهای اجتماعی دانش‌آموزان را برای نشر مدرسه نوشتم. در زمینه ایثار و شهادت کتابهای راهزای پاک، عرصه شقایق، اینگونه بوده‌اند، نامه‌های ارغوانی، جاری چون آب، جلودانه‌های فرهنگ، به سوی آفتاب و معبر چاپ شده‌اند و در زمینه نشریات با ویژه نامه حمزه (س) قرارگاه حمزه (س)، یاد یاران (بنیاد شهید)، میثاق (بنیاد شهید)، هور (بنیاد شهید) و فتح (بنیاد حفظ آثار) همکاری داشته‌ام. هنگامی که فاجعه سردشت پیش آمد، کجا بودید و چگونه با خبر شدید؟

در ارومیه بودم. این خبر با زتاب گسترده نداشت و مآثور خاصی روی آن داده نشد. همین قدر شنیدم که سردشت بمباران شده و مردم هم خبر نداشتند و به پناهگاهها می‌رفتند و گاز چون سنگین بود و روی زمین می‌نشست، مصدومین داخل پناهگاهها دائماً بیشتر می‌شدند. از آن سال به بعد، مراسم مختصری گرفته می‌شد و چندان در جریان کم و کیف آن نبودم تا امسال که مراسم سالگرد به شکل جدی مطرح شد و من پژوهشی را در این زمینه آغاز کردم. قبلاً به شکلی کاملاً گذرا با این موضوع سروکار داشتم، ولی به شکل جدی در این مورد کار نکرده بودم. وقتی یادبود امسال پیش آمد، قرار شد طرحی بدهیم. آیا مطالعات شما میدانی است؟ یعنی آیا به سردشت رفته و از نزدیک با بازماندگان فاجعه صحبت کرده‌اید؟

خیر، از طریق سایتها و کتابخانه‌ها و اسناد، پژوهش را انجام داده‌ام. البته تنها کتابی که در این زمینه چاپ شده، کتاب «بوی ناآشنا» از انتشارات نشر عابد است. بیشتر اطلاعاتی که به دست آوردم از طریق سایتها و کارهایی است که بنیاد در سردشت ارائه داده است.

در میان اسناد و مدارکی که به دست آورده‌اید، آیا دلیل خاصی برای انتخاب سردشت توسط رژیم عراق برای بمباران شیمیایی یافتید؟

من در یکی از گزارشهای خبرگزاری مهر به این نکته برخورد کردم که در جریان دادگاه صدام، نواری را به دادگاه ارائه می‌کنند که در آن صدای علی حسن المجید، پسرعموی صدام، معروف به علی





حداقل این فایده را دارد که این مردم احساس می‌کنند فراموش نشده‌اند. من امیدوارم در حاشیه این مراسمها، برای مردم سردشت کارهایی بشود. صرف صحبت و سخنرانی، دردی را دوا نمی‌کند. تأثیر این مراسم تا امروز زیاد نبوده.

آیا اگر این برنامه‌ریزیها و هزینه‌ها مثلاً صرف آشناسازی دانش آموزان مدارس با این مقوله شود، بهتر نتیجه نمی‌دهد؟ این‌ها تناقضی باهم ندارند، یعنی که اگر ما این مراسم را برگزار نکنیم، لزوماً هزینه‌های آن صرف آشناسازی دانش آموزان نمی‌شود. به هر حال این گونه مراسم می‌توانند نقطه شروع و حرکتی باشند. ما امسال پیشنهاد طرح این مسائل را در متون درسی دادیم و از سوی دیگر خواستیم که فیلمهایی چون ضیافت شوکران از صدا و سیما محلی پخش شوند. خواستیم که به جای فقط روز هفت تیر، روز هشتم هم به این امر اختصاص داده شود که اسمال سنگ بنای آن گذاشته شد.

با توجه به اینکه سردشت نخستین شهری است که در کل تاریخ معاصر، مورد بمباران شیمیایی قرار می‌گیرد و آن قدر اهمیت دارد که ژاپنیها می‌آیند و آن را «خواهرخوانده هیروشیما» تلقی می‌کنند و در مراسم آن می‌گویند، به نظر شما ایراد کار در کجاست که ما به عنوان هموطنان یکدیگر، از این فاجعه و مصدومین آن خبر نداریم؟

ایراد کار در بی‌توجهی رسانه‌ها، به ویژه صدا و سیما داخلی و فرامرز به این موضوع است. بهتر است این سؤال را از رسانه ملی بپرسید که واقعاً تا چه حد نسبت به این فاجعه، حساسیت به خرج داده است.

چه کسی باید این حساسیت را ایجاد می‌کند؟ چرا سیمای مرکز ارومیه و مرکز مهاباد که فاجعه را از نزدیک لمس کرده‌اند، حساسیت به خرج ندادند؟

واقعاً پاسخ این سؤال را نمی‌دانم. برای من هم جای ابهام است؛ ولی فکر می‌کنم باید طرح موضوع شود.

کنمان رسانه‌های خارجی بدیهی و قابل انتظار است. مراکز خودمان چرا درباره این فاجعه حساسیت نداشتند و ندارند؟ اگر اعتقادی به اصل پاسخگویی داشته باشیم، باید به این سؤالات به شکل شفاف پاسخ داده شوند. من واقعاً در پژوهشهای خود، پاسخی برای این سؤالات پیدا نکردم. من تاکنون به پخش زنده، میزگرد یا برنامه محکم و دقیق و درستی درباره این موضوع برخورد نکرده‌ام. متأسفانه از جنبه‌های سیاسی هم روی این موضوع کار نشده. امروز قدرتهای بزرگ در پی اثبات این مسئله هستند که ایران می‌خواهد از انرژی هسته‌ای برای تهیه سلاحهای کشنده جمعی استفاده کند.

سردشت و مصدومین دردمند آن بهترین سند و شفاف‌ترین مدرک برای اثبات این نکته است که آیا ایران سازنده این سلاحهاست یا کسانی که این ادعاها را می‌کنند؟ آیا بهتر از این می‌توان افکار عمومی جهان را تحت تأثیر قرار داد که آنها را از طریق رسانه‌ها با ابعاد این فاجعه که هنوز بعد از ۲۰ سال هم غیر

اسم سردشت نامگذاری شود. حالا فرض را بر این بگذاریم که چنین پیشنهادی هم قبول شد. چه فایده‌ای در شناساندن ابعاد این فاجعه دارد؟ مگر مردم تهران یا شهرهای دیگر راجع به تاریخچه و زندگینامه شهرها و افرادی که نامشان را روی پلاک خیابانها می‌بینند، چیزی می‌دانند؟

صحیح می‌گویند. باید فرهنگ سازی شود. البته من اشاره به نظام درسی هم کردم. باید حداقل در یکی از کتابهای درسی درباره این مقوله و ستمی که بر عده‌ای از هموطنانمان رفت، اطلاعاتی برای دانش آموزان درج شود.

آیا در پژوهشهای خود به این نتیجه رسیدید که ژاپنیها در مورد هیروشیما و ناکازاکی چگونه عمل کرده‌اند؟

من در مورد متون درسی آنها اطلاعاتی ندارم. اما می‌دانم که در برگزاری مراسم یادبود و نیز انجام کارهای نمادین و پوشش خبری در سطح جهان، خیلی خوب عمل کرده‌اند. ما سواى اینکه در این زمینه فیلم مستند نداریم، در زمینه بازسازی این فاجعه هم کار در خوری نکرده‌ایم. ژاپنیها سالهاست که چه با ابزار سینما و چه ادبیات و چه زمینه‌های دیگر هنری، در این زمینه به شدت فعالیت می‌کنند. ما در مورد مصدومین شیمیایی عمدتاً دو اثر

«از کرخه تا راین» آقای حاتمی‌کیا و «میم مثل مادر» مرحوم ملاقلی پور را داریم. من در پژوهش خود به جمله‌ای از مرحوم ملاقلی پور هم اشاره کرده‌ام که گفته، «اگر من فیلم میم مثل مادر را به سردشت ببرم و نمایش بدهم؛ کسی گریه‌اش نمی‌گیرد، چون ابعاد و عمق فاجعه در آنجا خیلی گسترده‌تر از این حرفهاست و مادران سردشتی، مصائب بسیار هولناکی را تجربه کرده‌اند.» ما در مورد مصدومین شیمیایی در هیچ زمینه‌ای کار تأثیر گذاری نکرده‌ایم. وضعیت و دنیای جانبازان شیمیایی، بسیار با دیگر جانبازان تفاوت دارد و نگاه و زبان دیگری را می‌طلبد. شما می‌دانید که گاز خردل غیر از تحریکهای دیگر، سیستم عصبی را مختل می‌کند و لذا سواى اینکه خود مصدومین از این بابت زجر می‌کشند، فرزندان آنها نیز در معرض خطر هستند و پرخاشگر، عصبی و بی‌رقم می‌شوند. من هر چه جستجو کردم ببینم آیا پژوهشی در زمینه روانشناسی اجتماعی این مصدومین و خانواده‌های آنها انجام شده یا نه، مطلقاً به چیزی برخوردیم. باید به شکل جدی به این موضوعات پرداخت و از آنجا که مردم سردشت، انسانهای مقاوم و شجاع و صبوری هستند، قطعاً خیلی کارها را می‌شود به مدد خودشان به سامان رساند.

در صحبت‌هایتان اشاره کردید به فعالیتهای مردم هیروشیما در انجام کارهای نمادین در سالگرد این فاجعه. من در تصاویری که در فیلمهای مستند و سینمایی آنها دیدم، به آیینی برخوردیم که ژاپنیها به یاد قربانیان آن فاجعه، فانوسهای کاغذی کوچکی می‌سازند و روی دریا رها می‌کنند و مجموعه بسیار زیبا و شگفت انگیز این حرکت از یاد بیننده نمی‌رود. آیا در مراسم سردشت قرار است کارهای نمادین صورت بگیرد یا منحصر به سخنرانی و برگزاری نمایشگاه و کارهایی از این دست خواهد بود؟

من در مورد اینگونه برنامه‌ریزیها اطلاعی ندارم؛ ولی صمیمانه امیدوارم که کارهای نمادین بشود. گلباران مزار شهدا و حتی خود شهر، بی‌تردید در ارتقای روحیه مردم سردشت تأثیر به سزایی خواهد داشت و قاعدتاً هم نباید کار دشواری باشد و با تکیه بر فرهنگ بسیار غنی قوم کرد، می‌توان مراسم نمادین بسیار زیبایی را تدارک دید. به اعتقاد من انجام بسیاری از امور، بر خلاف تصور رایج، نیاز به بودجه‌های کلان ندارد و فقط نیاز به جلب همکاری مردم و هموار کردن راههای اجرایی دارد. مراسمی که به آن اشاره کردید، قطعاً یک مراسم خودجوش مردمی است و تحمیلی بر دولت ژاپن نیست. ذوق ایرانی در دنیا کم نظیر است. کافی است به مردم، امکان بروز این ذوقیات داده شود.

برگزاری سمینارها و سالگردهای رسمی را چقدر در شناساندن موضوع اصلی که سردشت و قربانیان فاجعه شیمیایی است، مؤثر می‌دانید.

به نظر من این یک قدم ساده است. لازم هست، ولی به هیچ وجه کافی نیست. مردم انتظارات و مطالباتی دارند که حوزه‌های گوناگون باید به آنها رسیدگی کنند، ولی برگزاری این مراسم،

هم می‌آیند، این موارد را مشاهده می‌کنند، اما در گزارش آنها به دبیر کل، اشاره‌ای به این موضوع نمی‌شود. بسیاری از شرکتها و قدرتها، رژیم عراق را به شدت حمایت کردند. تنها سرخ زنده فروش تسلیحات شیمیایی به عراق، تاجری هلندی است به نام فرانتس فون آن رانت که در دادگاه لاهه محاکمه و به ۱۷ سال حبس محکوم شد. تمام افراد دیگر به نوعی از بین رفته‌اند یا مطلقاً خبری از آنها نیست.

درباره این محاکمه اطلاعاتی را در اختیار ما بگذارید. این فرد همانطور که عرض کردم تبعه هلند بود، اما بعد تبعه عراق شد و نامش را تغییر داد. هنگامی که صدام اعدام شد، او از طریق سفارتخانه هلند در عراق که کشورش برمی‌گردد و تازه پرونده او رو می‌شود. در فیلم ضیافت شوکران هم که بنیاد تهیه کرده، درباره این فرد مسائلی مطرح شده. ظاهراً قرار شد برای هر مصدوم شیمیایی مبلغی حدود ۶۷۰ یورو غرامت پرداخت شود. قدرتهای پشت پرده نمی‌خواستند این مسائل آشکار شوند ولی به هر حال از طریق این دادگاه، تا حد زیادی حقایق و مظلومیت ایران اثبات شد.

شاید یکی از علل خصومت رژیم عراق نسبت به مردم سردشت این بوده است که آنها به رغم همه فشارها آنها را ترک نکردند.

بمباران سردشت دائمی بود. سردشت از نظر زیبایی جایی است مثل شمال ایران، منهای هوای شرعی آنجا. جنگلها و آبشارهای بی‌نظیر و بکری دارد. این منطقه دائماً مورد تهاجم گروههای ضد انقلاب بوده. از طرف دیگر سالها قبل از جنگ، هنگامی که صدام به عنوان معاون حسن البکر به این منطقه می‌آید، مردم از او به شکل بدی استقبال می‌کنند و او کینه آنها را به دل می‌گیرد. در هر حال مردم سردشت مرزبانان بسیار شجاع و پایداری بودند و آنجا را ترک نکردند. مردم پر جوش و فعالی هستند.

آیا سازمانهای مردمی و دولتی جهان در حال حاضر هم در این مورد سکوت کرده‌اند؟

جز تعاملی که مردم شهرهای هیروشیما، سردشت و حلبچه به دلیل مشابهت در فاجعه با یکدیگر دارند، من به موردی برخوردادم. از هیروشیما هیئتی آمده و در سردشت خیابانی به نام هیروشیما و در آنجا خیابانی به نام سردشت نامگذاری شده که تنها تفاهت فرهنگی نمادین ما در خارج کشور است. به اعتقاد من، ما دچار یک خلا فرهنگی در این زمینه شده‌ایم. ما اگر بتوانیم سردشت را از نظر ذهنی قرینه هیروشیما قرار بدهیم، در واقع برای کل جانبازان شیمیایی ایران کاری انجام داده‌ایم. من در بررسیهایم به دهها مورد شعر و مقاله درباره حلبچه برخوردادم، در حالیکه برای سردشت، حتی یک مرثیه هم پیدا نکردم. نام سردشت در خیابانی در هیروشیما هست و در تهران نیست، در ارومیه هم نیست. به نظر من سردشت مدخلی است که می‌توان از آن طریق، به این عرصه وارد شد و مظلومیت کل جانبازان شیمیایی ایران را نشان داد. من از مسئولین محترم برگزاری سالگرد خواستم که دست کم یکی از خیابانهای کوچک منتهی به سفارتخانه‌های کشورهای متهم به تحویل سلاحهای شیمیایی به عراق، از جمله آلمان، بلژیک، اسپانیا و هلند، به

در جریان دادگاه صدام، نواری را به دادگاه ارائه می‌کنند که در آن صدای علی حسن المجید، پسرعموی صدام، معروف به علی شیمیایی شنیده می‌شود. در نوار چنین آمده است، «چه کسی می‌خواهد حرفی بزند؟ جامعه جهانی؟ لعنت به جامعه جهانی. با سلاح شیمیایی همه را خواهیم کشت.» و بعد صدایی که می‌گویند متعلق به صدام است، شنیده می‌شود که می‌گوید، «بله، مؤثر است، مخصوصاً در مورد کسانی که ماسک نمی‌زنند.» بعد صدای علی شیمیایی شنیده می‌شود که در مورد کردها می‌گوید که، «با سلاح شیمیایی، همه آنها را خواهیم کشت.»





حادثه، فرزندانی را به دنیا آوردند، تحقیق نشده تا معلوم شود که خود و فرزندانشان دچار چه عوارضی شدند، در برابر این پرسش معمولاً این پاسخ داده می‌شود که نمی‌خواهیم در جامعه، رعب ایجاد شود.

مردمی با این همه مصائب، سالهاست زندگی می‌کنند و دچار رعب نشده‌اند، کسانی که در این زمینه آگاه می‌شوند، دچار رعب می‌گردند؛ بیشتر به یک مزاح شبیه است. قطعاً علت غفلت از این پدیده و مصدومین آن، نمی‌تواند این باشد. ناآگاهی جامعه بزرگ‌ترین لطمه را هم به این مصدومین می‌زند و هم دیگران را از اساسی‌ترین مشکلات هموطنان خود غافل می‌کند. بعد هم قرار نیست این پژوهش‌ها را مردم عادی انجام بدهند. پژوهش‌هایی آکادمیک و در سطوح بالای علمی هستند؟ من بسیار علاقمند بودم که حداقل سایت پزشکی استان ما، پوشه‌ای را برای این مسئله قرار می‌داد.

زاینپنیا سالهاست که چه با ابزار سینما و چه ادبیات و چه زمینه‌های دیگر هنری، در این زمینه به شدت فعالیت می‌کنند. ما در مورد مصدومین شیمیایی عمدتاً دو اثر «از کرخه تا راین» آقای حاتمی‌کیا و «میم مثل مادر» مرحوم ملاقلی‌پور را داریم. من در پژوهش خود به جمله‌ای از مرحوم ملاقلی‌پور هم اشاره کرده‌ام که گفته، «اگر من فیلم میم مثل مادر را به سردشت ببرم و نمایش بدهم؛ کسی گریه‌اش نمی‌گیرد، چون ابعاد و عمق فاجعه در آنجا خیلی گسترده‌تر از این حرفهاست و مادران سردشتی، مصائب بسیار هولناکی را تجربه کرده‌اند.»

تحمیل درد آسان تر می‌شود. از این گذشته چنین تجمعی به خودی خود دارای قدرت ابراز و بروز زیادی می‌شود و می‌توان از این طریق بسیاری از مسائل را مطرح و پیگیری کرد. در اثر این تعاملات، بخشی از مسائل خود به خود حل می‌شوند. سردشت باید به صورت یک مرکز در آید که همه مصدومین و جانبازان شیمیایی شهرهای دیگر و نیز رزمندگان مصدوم شیمیایی بتوانند حضور پیدا کنند، نهادهای مردمی در این زمینه هم باید تنوع ابعاد داشته باشند تا هر یک، در زمینه‌ای کار و فعالیت کنند، چون دونه‌های برنمی‌آید که در زمینه همه آنها فعالیت کنند. انجمن حمایت از مصدومین شیمیایی سردشت، همین قدر که توانسته برپنده تاجر هلندی را در دادگاه لاهه دنبال کند، کار بزرگی را انجام داده، بدیهی است که این انجمن نمی‌تواند به تنهایی پیگیر همه کارها باشد. باید به تأسیس NGO های جدید همت گمارد و از آنها حمایت کرد. می‌خواهم عرض کنم هر یک زوری که کارهای پژوهشی را عقب بیندازیم، ماهها و سالها عقب می‌افتیم چون زمان به نفع این رخداد پیش نمی‌رود و ما فرصت را از دست می‌دهیم و بعد از مدتی، این رویداد نهایتاً تبدیل به یک حادثه تاریخی می‌شود. به نظر من باید فراخوانی صورت بگیرد و تمام جانبازان شیمیایی ایران، از طریق سردشت پیام خود را به دنیا برسانند. باید مرکزی باشد که مسائل و مشکلات اینها را پی بگیرد، فرهنگ سازی کند، مراسم مناسب برگزار کند، تولید فکر کند و از همه مهم‌تر اطلاع رسانی کند. مادر این زمینه واقعاً به پژوهشکده نیاز داریم. مشکل دیگر این است که ما در این زمینه تاریخ شفاهی نداریم. روزگاری من در رادیو بودم و به موسیقیدانهای ترک یعنی «عاشق‌ها» می‌گفتم چطور شده که ما افسانه کوراوغلو را سینه به سینه نقل کردیم و در زمینه این فاجعه، حتی یک مرتبه، یک ترانه نداریم.

بعید است که خارجیها در مورد این چنین مسئله‌ای تحقیق نکرده باشند. آیا به موردی برخوردید؟ خیر. من جریان اسپانیا را که دنبال می‌کردم، دیدم مصدومین ما را به بیمارستانهای نظامی برده بودند. قطعاً آنها از جانبازان شیمیایی ما به عنوان موارد تحقیقاتی استفاده کرده بودند. حتی نمونه برداری هم کرده بودند. ولی من از نتایج تحقیقات آنها نتوانستم چیزی به دست بیاورم.

اگر پیششهاد یا صحبت دیگری دارید، بفرمایید. من پیشنهاد دادم که در مراسم سالگرد سردشت، چند تن از نمایندگان و مسئولان به اینجا بیایند. این طور نباشد که سردشت باز تنها باشد. به اعتقاد من مصدومین شیمیایی دیگر شهرها و مصدومین سردشت باید از هم خبر داشته باشند.

ارتباط بین مردم فقط از طریق نهادهای مردمی و NGO ها امکان پذیر است. چنین مسائلی با بخشنامه‌های دولتی حل نمی‌شوند. به هر حال شما ملاحظه می‌کنید هر سال تمام بازماندگان و اقوام کسانی که در فاجعه بمباران ناکاراکی و هیروشیما آسیب دیدند، در مراسمی در هیروشیما جمع می‌شوند. روزگاری اینها شهرهای ویرانه‌ای بودند، اما حالا هیروشیما یکی از زیباترین شهرهای ژاپن است. به نظر من، هر سال باید از مصدومین شیمیایی همه کشور دعوت کرد تا در مراسمی در سردشت جمع شوند. این کار باعث می‌شود که اولاً این احساس تنهایی و بی‌خبر ماندن از یکدیگر کاهش پیدا کند. شما می‌دانید که عوارض جسمی ناشی از مصدومیت شیمیایی در برابر احساس خستگی و افسردگی ناشی از تحمل این رنج واقعاً ساده‌تر است. بدیهی است اگر این افراد بدانند که دیگری هم مثل آنها رنج می‌برد،

قابل تحمل است، آشنا سازیم. به نظر می‌رسد که اگر بتوان دانش آموزان و دانشجویان همان منطقه را در پژوهشهای میدانی در جنبه‌های مختلف این فاجعه درگیر کرد، نتایج بسیار خوبی به دست خواهد آمد. آیا این موضوع اساساً مطرح است؟

خیر، به صورت فراگیر پژوهشهای علمی صورت نگرفته. علل وقوع این حادثه، آثار و تبعات آن و به ویژه آثار روحی و روانی در مصدومین و فرزندان آنها بسیار جای کار دارد. من دل نوشته‌ای را خوانده‌ام که گاز خردل حتی آثار بیولوژیکی دراز مدت بر خاک و محیط زیست دارد. من هر چه جستجو کردم که در این زمینه در مورد سردشت مطلبی را پیدا کنم، نیافتم. سردشت در این زمینه هم یک مورد مطالعاتی بسیار نادر است و لذا ارزش این را دارد که گروههای متعدد، در آنجا پژوهش انجام بدهند. چون این آثار به تدریج از بین می‌روند. باید تیمهائی باشند که در فواصل زمانی بسیار کوتاه این تغییرات را ثبت و ضبط کنند. چون چنین مورد مطالعاتی گسترده و عظیمی را نمی‌توان در هیچ جای دنیا پیدا کرد. من در زمینه روانشناسی اجتماعی هم هیچ چیز پیدا نکردم.

روانشناسی فردی هم در این زمینه بسیار مهم است. این افراد، هم خود به شدت درگیر عوارض روانی ناشی از این فاجعه شده‌اند و هم خانواده و فرزندانشان رنج می‌برند.

من در این زمینه به هر جا که مراجعه کردم، جوابی نیافتم. در این زمینه‌ها دانشگاهها باید به شدت فعالیت کنند. انجمنهای علمی و پژوهشی باید در این زمینه، فعال شوند. در پاسخ به این سؤال که چرا در مورد مصدومین و فی‌المثل زنان بارداری که در معرض گاز قرار گرفتند و یا حتی زنانی که سالها پس از این



قوم کرد با غنای موسیقایی و ادبی حیرت انگیز خود، چطور ممکن است در این زمینه آثاری را خلق نکرده باشد. موسیقی با جان این قوم در آمیخته است. بی‌تردید آثار زیادی خلق شده، اما ثبت نشده‌اند.

به هر حال من گفتم بباییم از این شعرها، از این ترانه‌ها برای «باکری» ها هم بسازیم، برای مظلومان سردشت هم بسازیم و آن قدر پرمایه و پر قدرت که بماند و نسل اندر نسل، سینه به سینه نقل شوند. امسال پیششهاد داده‌ایم که این ترانه‌ها و اشعار گردآوری شوند. در حلبچه فعالیت خوبی در این زمینه شده، اشعار نغزی سروده شده، ولی در مورد سردشت هیچ مجموعه‌ای گردآوری نشده. بعد از بیست سال برای ساختن یادمانی در سردشت، بنیاد حفظ آثار فراخوان داده. باید جایی باشد که فراخوان بدهد کسانی که در مورد فاجعه سردشت قصه و ترانه‌های دارند، بفرستند و یا به زبانهای خودشان آنها را بسازند و اینها قبل از آنکه از خاطره‌ها بروند، گردآوری شوند. بنابراین باید به «تاریخ شفاهی» به شکلی جدی نگاه کرد.

